

مجله علمی مطالعات زبانی و بلاغی

سال ۱۲ - شماره ۲۶ - زمستان ۱۴۰۰

صفحات ۱۰۷ - ۱۳۶ (علمی - پژوهشی)

کاربست نظریه اشاره‌های شناختی در تحلیل شعر فارسی به‌مثابه تحلیل ارجاع محور (مطالعه موردی: غزلی از سعدی)^۱

رضا رفایی قدیمی مشهد* / غلامحسین غلامحسین زاده**

چکیده

نظریه اشاره‌های شناختی به‌مثابه ابزاری برای تعیین عوامل تعیین‌کننده شیوه ارجاع در بافت متنی، از مباحث مهم زبان‌شناسی شناختی به شمار می‌آید. مسئله پژوهش حاضر، بررسی کاربرد نظریه اشاره‌های شناختی در تحلیل شعر فارسی است. مدّعی اصلی که در پژوهش حاضر مطرح شده، این است که اشاره‌های شناختی، ابزارهایی مناسب برای کاربرت شیوه‌ای نوین در تحلیل شعر فارسی هستند که به شکلی ویژه، شعر را براساس انواع ارجاع واکاوی می‌کنند. به‌منظور اثبات این ادعا و بررسی شیوه کاربرت این نظریه، نخست بنیان‌های نظری اشاره‌های شناختی و مسائل اساسی آن همچون نظریه انتقال اشاره مطرح شده و سپس یک غزل از سعدی مورد بررسی و تحلیل قرار گرفته است. نتایج پژوهش حاضر نشان می‌دهد اشاره‌های شناختی و نظریه انتقال اشاره می‌تواند خلأ موجود را که در بلاغت سنتی و علم معانی، ذیل مقوله ارجاع وجود دارد، پوشش دهد و با کاربرت این نظریه‌ها می‌توان نوعی تحلیل ارجاع‌محور را در شعر فارسی طرح‌ریزی کرد.

کلیدواژه: زیبایی‌شناسی شناختی، اشاره‌های شناختی، ارجاع، شعر فارسی، غزل، سعدی.

۱. مقاله حاضر با حمایت صندوق حمایت از پژوهشگران ایران (INSF) تدوین شده است.

* دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه تربیت مدرس

** استاد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه تربیت مدرس (نویسنده مسئول) gholamho@modares.ac.ir

تاریخ وصول: ۱۳۹۹/۰۷/۳۰ - پذیرش نهایی: ۱۳۹۹/۱۰/۰۹

۱. مقدمه

نقد و تحلیل متون ادبی براساس هدف منتقد و تحلیلگر و به فراخور هدف نقد، در انواع و دسته‌بندی‌های گوناگونی جای می‌گیرد و می‌تواند بر زبان، ایدئولوژی و... مبتنی باشد. اخیراً با پیشرفت‌های صورت‌پذیرفته در علوم انسانی و تجربی، رویکردهای متنوع و متعددی برای تحلیل متون ادبی پدید آمده که پرتوهایی تازه بر این متون می‌افکند.

یکی از نحله‌های جدید نقد متون ادبی، زیبایی‌شناسی شناختی^۱ است که متن را با تکیه بر دو عامل ذهن و زبان مورد بررسی قرار می‌دهد. زیبایی‌شناسی شناختی، چنان که از نام آن برمی‌آید، متن ادبی را حاصل قوای شناختی شاعر و مفسر در نظر می‌گیرد و تلاش می‌کند کیفیت تولید و تفسیر متن را با تکیه بر مسئله شناخت و بافت تفسیر کند. شالوده اصلی مباحث زیبایی‌شناسی شناختی مبتنی بر نظریات مطرح‌شده در زبان‌شناسی شناختی^۲ و روان‌شناسی شناختی^۳ است. در زیبایی‌شناسی شناختی دو مسئله اصلی مورد بررسی قرار می‌گیرد: کیفیت تولید متن به مثابه برون‌داد ذهن مؤلف از یک سو و کیفیت تولید تفسیر به مثابه درون‌داد ذهنی خواننده از سوی دیگر. به این منظور، در این رویکرد از نظریه‌های متعددی استفاده می‌شود که هر کدام از جنبه‌ای خاص تلاش می‌کنند به این دو مسئله ورود کنند و پاسخ دهند (رک: سیدیزدی، ۱۳۹۸: ۳۰۳-۳۰۵). یکی از رویکردهای مورد توجه در زیبایی‌شناسی شناختی، نظریه اشاره‌های شناختی است که بر مقوله ارجاع و بافت متمرکز است. مقوله ارجاع یکی از مهم‌ترین مباحث فلسفه زبان است^۴ که می‌توان آن را فرایند تعبیر مفهوم یک واحد زبانی برحسب واحد دیگر در بافت زبان تعریف کرد (صفوی، ۱۳۸۴: ۶).

1. Cognitive poetics
2. Cognitive linguistics
3. Cognitive psychology

۴. برای کسب اطلاعات بیشتر درباره اهمیت ارجاع و عبارت‌های اشاره‌ای در مباحث فلسفه زبان، رک: لایکان،

با بررسی متون بلاغی کلاسیک می‌توان دریافت که ارجاع به‌مثابه یک عامل بلاغی مؤثر در کلام به شکل ویژه مورد توجه قرار نگرفته است. در واقع علوم بلاغت کلاسیک، متن را از حیث عوامل زیبایی‌شناسی کلاسیک در علوم بیان و بدیع بررسی می‌کند یا معانی ثانویه کلام و مسائل مرتبط با آن را در علم معانی مورد توجه قرار می‌دهد. در هیچ کدام از این علوم، چگونگی ارجاع‌دهی عوامل زبانی و اهمیت آن در تحلیل بافتار و زنجیره کلام به شکل دقیق مورد بررسی قرار نمی‌گیرد؛ از این رو توجه به نظریه اشاره‌های شناختی به‌مثابه ابزاری مناسب برای تحلیل ارجاع/بافت‌محور متون ادبی ضروری می‌نماید.

۱-۱. مسئله پژوهش

مسئله اصلی پژوهش حاضر، بررسی کاربست اشاره‌های شناختی در تحلیل شعر فارسی است. به این منظور تلاش می‌شود به پرسش‌های زیر پاسخ داده شود:

- اشاره‌های شناختی چگونه با متن شعر فارسی مواجه می‌شوند؟
- تحلیل اشاره‌محور شعر فارسی حاوی چه جنبه‌های جدیدی است که در بلاغت سنتی وجود ندارد؟

۱-۲. پیشینه پژوهش

پیش از این هیچ پژوهش مستقلی در داخل کشور درباره کاربست نظریه اشاره‌های شناختی در تحلیل‌های ادبی صورت نگرفته است. در کشورهای دیگر، مقالاتی در باب کاربست اشاره‌های شناختی در تحلیل متون ادبی نگاشته شده که تمامی آن‌ها مبتنی بر چند اثر مهم مبنایی هستند. این آثار که پیشینه پژوهش حاضر به شمار می‌آیند، به ترتیب سال تولید عبارت‌اند از:

- نخستین بار ریون تسر^۱ در کتاب (1991) *cognitive poetics* و خصوصاً *Toward a theory of cognitive poetics* در ویرایش جدید این کتاب با نام

اشاره‌های شناختی را در متون ادبی بررسی کرده است. (2008) (pp: 397-398, 464, 501, 595-622) چگونگی کاربرد انواع

اشاره‌های شناختی را در متون ادبی بررسی کرده است.

- یکی از مهم‌ترین آثاری که در آن، اشاره‌های شناختی به‌مثابه ابزارهای کاربردی در تحلیل متون ادبی معرفی شده‌اند، کتاب *cognitive poetics: an introduction* (2002) (pp: 41-57) اثر پیتر استاک‌ول^۱ است. نویسنده کتاب به شکل کاربردی از اشاره‌های شناختی در تحلیل اشعار انگلیسی استفاده کرده است.

- گیبونز^۲ و وایتلی^۳ در کتاب *Contemporary Stylistics* (2018) (p.p:162-174) با تأسی از نظریات استاک‌ول و تسر، مبانی فلسفی اشاره‌های شناختی و کاربرد آن‌ها را در متون ادبی بازتفسیر کرده‌اند.

۱-۳. روش پژوهش

روش پژوهش حاضر، توصیفی-تحلیلی است. در ابتدا و در بخش توصیفی، مبانی فلسفی و نظری اشاره‌های شناختی مطرح شده و سپس در بخش تحلیلی، یک غزل از سعدی به‌مثابه نمونه‌ای از شعر فارسی، جهت بررسی شیوه کاربست این نظریه مورد آزمایش قرار گرفته است. منابع این پژوهش به شیوه کتابخانه‌ای گردآوری شده است.

۱-۴. جنبه‌های نوآوری و ضرورت انجام پژوهش

پژوهش حاضر برای نخستین بار به سنجش یکی از نظریه‌های کاربردی زیبایی‌شناسی شناختی، یعنی اشاره‌های شناختی در تحلیل شعر فارسی می‌پردازد. در تحلیل‌های بلاغت سنتی، مقوله ارجاع عموماً به‌مثابه یک عامل مؤثر و قابل اعتنا در دستگاه بلاغی مورد توجه قرار نگرفته است. پژوهش حاضر با کاربست نظریه اشاره‌های شناختی، پرتو تازه‌ای بر تحلیل‌های شعری مبتنی بر فلسفه زبان با تأکید بر مقوله ارجاع می‌افکند.

1. Peter stockwell
2. Alison Gibbons
3. Sara Whiteley

۲. بنیان‌های نظری

۲-۱. ماهیت اشاره‌های شناختی

اشاره‌های شناختی، یکی از مباحث مهم در زیبایی‌شناسی شناختی به شمار می‌آیند. کلیدواژه اصلی و مهم در این باره، واژه Deixis است که ریشه‌ای یونانی دارد و به معنای «اشاره کردن» است و به زیرمجموعه‌ای از واژه‌ها اطلاق می‌شود که از لحاظ معنایی، به بافتی وابسته‌اند که در آن به کار می‌روند (Gibbons & Whitely, 2018: 162). استاک‌ول اشاره شناختی را چنین تعریف کرده است: «ظرفیتی که زبان برای وابسته‌سازی معنی به بافت از طریق یک سری از الگوها داراست، اشاره شناختی نامیده می‌شود» (stockwell, 2002: 43). او در ادامه توضیح می‌دهد که الگوهای اشاره‌ای توسط متن قابل رهگیری هستند (Ibid). اهمیت اشاره‌های شناختی به حدی است که گرین؛ زبان‌شناس مشهور و یکی از محققان اصلی این حوزه، آن‌ها را به‌مثابه عنصر اصلی گفتمان بشر معرفی کرده است (Green, 1995: 11).

چنان‌که در تعریف اشاره در مفهوم خاص آن ملاحظه کردیم، اشاره‌های شناختی، هستی‌هایی هستند که در ذات زبان موجودند و البته کاملاً به بافت وابسته‌اند. بنابراین، موقعیت‌های ثانویه کاربردی زبان از اهمیت بسیار زیادی در نمود اشاره‌های شناختی برخوردار هستند.

براساس نظریه اشاره‌های شناختی، درک و دریافت ما از واژه‌های اشاره‌ای، توسط شناخت تجسم‌یافته^۲ ما پشتیبانی می‌شود. این یک ایده بسیار مهم در زبان‌شناسی شناختی است که شناخت ما از زبان به‌واسطه تجربیات بدنی ما در جهان پایه‌گذاری می‌شود. اگرچه اشاره شناختی محدود به گروه خاصی از کلمات نیست، ضمایر، صفات اشاره و قیدها عناصر عمومی اشاره‌ای به شمار می‌آیند.

کارکرد اصلی عبارات اشاره‌ای در روایت این است که باعث می‌شوند خواننده به‌طور ویژه‌ای وضعیت‌های اشاره‌ای مقولاتی همچون شخصیت‌ها، مکان‌ها و زمان‌های

1. Green

2. Embodied cognition

موجود در متن را دریابد و درک کند. بنابراین، مثلاً کارکرد ضمیر من در یک شعر می‌تواند هم به مؤلف یا شخصیت ادبی و هم به خواننده که در واقع به متن وارد شده است، ارجاع دهد.

عبارات اشاره‌ای، جایگاه تجسم‌یافته کاربران زبان^۱ را رمزگذاری می‌کنند. برای توضیح دقیق‌تر این مفهوم باید اصلاح میدان یا مرکز اشاره‌ای^۲ را توضیح دهیم. میدان یا مرکز اشاره‌ای، یک جایگاه مفهومی شناختی است که گوینده به واسطه آن جهان را می‌شناسد. واژه‌های اشاره‌ای «من»، «اینجا» و «اکنون» توجه مرکزی و اصلی را برای زمینه‌های ادراکی، مکانی و زمانی رمزگذاری می‌کنند. این واژه‌ها همچنین به شکلی بافت‌محور، نشان‌دهنده ماهیت و مرزهای عبارات اشاره‌ای هستند. به‌عنوان مثال، ما هنگام سخن گفتن برای ارجاع به خودمان، از ضمیر اول‌شخص «من» استفاده می‌کنیم و در عین حال هنگامی که شخص دیگری از «من» استفاده می‌کند، برای درک اینکه ضمیر اول‌شخص اکنون به گوینده جدید ارجاع می‌دهد، مشکلی نداریم. دلیل این مسئله این است که اصطلاحات اشاره‌ای، مرجع خود را در بافت مورد استفاده تغییر می‌دهند و ما نیز شناخت تفسیری خود را نسبت به میدان اشاره‌ای گفتمان (در مثال پیشین، «من») تغییر می‌دهیم.

۲-۲. انواع مقوله‌های اشاره‌ای

به‌طور کلی می‌توان عبارات اشاره‌ای را در شش حوزه اشاره‌ای^۳ دسته‌بندی کرد: سه مورد اول کاملاً واضح هستند. اشاره‌های فضایی، جهت‌گیری فضایی^۴ را فراهم می‌کنند، اشاره‌های زمانی، متن را به مقوله زمان پیوند می‌زنند و اشاره‌های ادراکی، مشارکان^۵ زبانی دارای ذهن را دربر می‌گیرند که توسط ضمایر و نام‌های

1. Language user's embodied position
2. The deictic Centre (or origo)
3. deictic fields
4. spatial orientation
5. participants

شخصی (شامل اسم‌های معرفه و همچنین عبارات اسمی مانند «یک زن») در کلام نشان داده می‌شوند. دسته چهارم، اشاره‌های رابطه‌ای هستند که با اشاره‌های ادراکی مرتبط بوده، به‌واسطه رمزگذاری روابط اجتماعی به شرکت‌کنندگان مربوط می‌شوند. بنابراین ابزارهای اشاره‌های رابطه‌ای شامل این موارد است: نام‌گذاری‌های قراردادی همچون عناوین اجتماعی (مانند «آقای...»، «خانم...»، «دکتر...») و نقش‌های اجتماعی (مانند «سرباز»، «پدر»، «دختر»). دو مورد آخر اشاره‌های شناختی، واژه‌های نوشتاری و تلفیقی هستند که در واقع آشکالی هستند از آنچه به‌طور سنتی، اشاره‌های گفتمانی نامیده می‌شود. در این نوع اشاره‌ها، عبارت اشاره‌ای به شکلی فرامتنی^۱ به‌گفتار یا گفتمانی که در آن حضور دارد، ارجاع می‌دهد. به‌عنوان مثال، در جمله «این جمله از هفت کلمه تشکیل شده است»، صفت اشاره «این» به خود جمله اشاره دارد. استاک‌ول در ارائه تحلیل شناختی از مقوله اشاره در متون ادبی، دو جنبه مرتبط با اشاره‌های گفتمانی را تشریح می‌کند: اشاره‌های متنی که متن را از طریق ابزارهایی همچون ارجاع فرامتنی^۲ و اعلان‌ها^۳ برجسته می‌سازند (مثلاً عناوین فصل‌ها) و اشاره‌های ترکیبی، مانند عباراتی که ژانرهای ادبی را رمزگذاری می‌کنند (مثلاً «روزی روزگاری...» که بر ژانر حکایت و روایت دلالت دارد).

این باور که ما در رابطه با زبان، موضع شناختی اتخاذ می‌کنیم، مسئله‌ای اساسی برای کارکرد سبک‌شناسانه مقوله «اشاره» است. انسان‌ها از ظرفیت‌های خیال‌انگیزی و تفسیری ویژه‌ای برخوردارند که به‌واسطه این ظرفیت می‌توانند از لحاظ شناختی در موقعیت‌های اشاره‌ای مختلف، جابه‌جا شوند. این مسئله، طرح‌ریزی اشاره‌ای^۴ نام دارد (Gibbons & Whitely, 2018: 163).

در جدول زیر، انواع مقوله‌های اشاره‌ای و مصادیق آن‌ها مطرح شده است.

-
1. Meta textully
 2. Meta textual reference
 3. signposting
 4. deictic projection

مصادیق	مقوله اشاره‌ای
ضمایر اشاره: این [مکان]، آن [مکان]	فضایی (مکانی) ^۱
قیدها: اینجا، آنجا، دور، نزدیک، رو به جلو، رو به عقب، بالا، پایین و...	
عبارات اضافی: روی تپه، زیر پنجره و...	
اسامی معرفه: تهران، ارگ بم و...	
عبارات اسمی: یک پارک، یک ساختمان و...	
افعال حرکتی: آمدن، رفتن، حرکت کردن، ترک کردن، رسیدن و...	
قیدها: امروز، اکنون، سپس، به تدریج و...	زمانی ^۷
عبارات اضافی: در جوانی ام، پیری ات و...	
عبارات اسمی: ساعت ها، ساعت دو عصر، اردیبهشت ماه و...	
زمان و وجه فعل ^۸	
ضمایر: من، تو، او، شما، ایشان	ادراکی ^۹
اسامی معرفه: سعدی، محمدتقی بهار و...	
عبارات اسمی: بسیاری از مردم، یک دختر و...	

1. Spatial
2. Demonstratives
3. Prepositional phrases
4. Proper names
5. Noun phrases
6. Verbs of motion
7. Temporal
8. Tense and aspect
9. Perceptual

<p>نشانگرهای فعلی مبتنی بر قوای شناختی شخصیت‌ها! فکر کردن، به یاد آوردن و...</p>	
<p>القاب: خانم، آقا، دوست ارجمند و...</p>	<p>رابطه‌ای^۲</p>
<p>شیوه ارجاع به شخصیت‌ها (مثلاً به کارگیری ضمیر «تو» یا «شما» بنابر میزان صمیمیت یا رتبه اجتماعی و...)</p>	
<p>اسم/ عبارات اسمی نشان‌دهنده نقش اجتماعی: خانم پرستار، پدر، کارگر و...</p>	
<p>عبارات همراه با صفات ارزش‌گذارانه: خانم جوان و...</p>	
<p>ارجاعات فرامتنی به فرایند نویسندگی، تولید متن و تألیف (مثلاً هنگامی که یک نویسنده به سایر آثار خود ارجاع دهد)</p>	<p>گفتمانی / متنی^۶</p>
<p>نشانه‌های صریح همچون عناوین فصل‌ها، ارجاع دادن متنی (به‌عنوان مثال به صفحه... مراجعه کنید) یا اشاره به سایر قسمت‌های متن و...</p>	
<p>عباراتی که به‌مثابه قراردادهای و سرخ‌های ادبی در کلام به کار می‌روند، از جمله: «می‌خواهم یک داستان را برای شما بازگو کنم» (روایت، داستان)، «روزی روزگاری» (افسانه)، «شنیدم که...» (روایت، حکایت) و...</p>	<p>تلفیقی^۷</p>

در بحث درگیر شدن خواننده با متن روایی، به شکلی مشابه با گفتار می‌توان چنین گفت که هرچه اشاره‌ها بیشتر باشند، خواننده بیشتر در متن حضور خواهد داشت؛ به

-
1. Verb markers of character cognition
 2. Relational
 3. Titles
 4. Noun phrases indicating social role
 5. Evaluative word-choices including adjectives
 6. Discourse: Textual
 7. Compositional

این معنا که با رخداد‌های متن همسو می‌شود و به آن‌ها پاسخ خواهد داد (Furrow 1988: 375). طبیعتاً اگر شعر را یک روایت در نظر بگیریم، این مسئله در مورد شعر نیز صادق است و تعدد اشاره‌های شناختی به غنای بافت برساخته خواننده منجر خواهد شد.

۲-۳. نظریه انتقال اشاره‌ها^۱

واضح است که بدون در نظر گرفتن مسئله شناخت، سخن گفتن و بحث کردن درباره اشاره تقریباً ناممکن است. یک رویکرد مهم و مکمل در زمینه اشاره شناختی، نظریه انتقال اشاره‌هاست. در نظریه انتقال اشاره‌ای به‌طور عمده توجه بر موقعیت اشاره‌ای پیش‌نمونی^۲ مفاهیم شخص، زمان و مکان معطوف می‌شود.

در این نظریه، دریافت رایج و شایعی که خواننده از متن ادبی دارد، چنین نمایش داده می‌شود که گویی خواننده در جهان برساخته ذهنی متن ادبی، موضعی شناختی اتخاذ می‌کند؛ بدین ترتیب، خوانندگان قادر خواهند بود همه چیز را مجازاً از دید شخصیت یا راوی درون متن ببینند و به‌واسطه تبیین اصطلاحات اشاره‌ای، بافتی غنی بسازند. مفهوم انتقال اشاره‌ای، نقشی مهم در ایضاح دریافت و خلق انسجام در سراسر متن ایفا می‌کند.

هنگامی که فرد برای نخستین بار شروع به خواندن متن ادبی می‌کند، ممکن است وارد جهان ادبی متن شود؛ اما چنین وضعیتی به هیچ وجه پایدار نیست؛ چراکه ممکن است توجه خواننده به دلایل مختلف، به جهان واقعی معطوف گردد. همچنین ممکن است پارامترهای اشاره‌ای روایت و متن ادبی تغییر کند. به‌عنوان مثال، ممکن است شخصیت‌های موجود در متن، با مرور خاطرات و... بازگشت به عقب زمانی را تجربه کنند. هر دو موقعیت بیان‌شده در بالا، شامل جابه‌جایی اشاره‌ای است. این اصطلاح توانایی ما را برای تغییر موضع شناختی‌مان در ابعاد اشاره‌ای نشان می‌دهد. در جهان

1. Deictic shift theory
2. prototypical

متون ادبی، هنگامی که پارامترهای یک زمینه اشاره‌ای تغییر می‌کند (خصوصاً ابعاد ادراکی، مکانی و زمانی)، خوانندگان باید متعاقباً میدان اشاره‌ای پیش‌بینی‌شده خود را تغییر دهند. استاک‌ول با استفاده از اصطلاحات علوم رایانه‌ای، از اصطلاحات «فشار»^۱ و «پرش»^۲ جابه‌جایی اشاره‌ای در متن ادبی را توضیح می‌دهد: فشار شامل یک جابه‌جایی شناختی به یک سطح اشاره‌ای دورتر از واقعیت مورد نظر خواننده است که نخستین بار با متن ادبی مواجه شده است. در نقطه مقابل، پرش یک تغییر به سطح اشاره‌ای نزدیک‌تر به واقعیت مورد انتظار خواننده است. اگرچه این اصطلاحات، ساختاری کاملاً انتزاعی دارند، حداقل در توصیف جابه‌جایی اشاره‌ای در مرز هستی‌شناختی میان متن ادبی و واقعیت، مفید به نظر می‌رسند.

می‌توان نظریه انتقال اشاره‌ها را تلاشی برای توضیح این نکته دانست که چگونه است که خوانندگان غالباً احساس می‌کنند عمیقاً درگیر روایت‌ها هستند، به حدی که شیوه تفسیر آن‌ها از حوادث و وقایع روایت به شکلی است که گویی موقعیتی را در دنیای داستان تجربه می‌کنند (McIntyre, 2006: 92).

سه حوزه اصلی در بررسی‌های نظریه انتقال اشاره‌ها عبارت‌اند از:

۱. چگونگی خلق جایگاه‌های اشاره‌ای توسط مؤلف؛
۲. چگونگی تشخیص جایگاه‌های اشاره‌ای به‌واسطه فرایندهای شناختی توسط خواننده؛
۳. چگونگی استفاده از جایگاه‌های اشاره‌ای به‌مثابه بخشی از فرایند خوانش (توسط خواننده).

برای تحقق هدف بررسی اشاره‌های شناختی، چند مدل از انتقال‌های اشاره‌ای در زیبایی‌شناسی شناختی توسط استاک‌ول پیشنهاد شده است:

- **انتقال مکانی:** جابه‌جایی‌های مکانی عموماً توسط گزاره‌های حرکتی مانند افعال حرکتی به وقوع می‌پیوندند. قیدواره‌های مکان‌نمای پیش‌آیندی مانند «بالا» و

1. Push
2. pop

«پایین» نیز اشاره مکانی را جابه‌جا می‌کنند. قیدهای مکانی همچون «اینجا» و «آنجا» جایگاه مکانی را معرفی و حفظ می‌نمایند.

اشاره مکانی با پیوند دادن جمله‌واره‌های هم‌پایه جهت حفظ ارجاع، هم‌زمان حفظ و ابقا می‌شود. عناصر مکانی که در بطن جمله‌واره‌های ربطی گنجانده می‌شوند، تمایلی به جابه‌جایی جایگاه ندارند: «به کشتی‌ای که دریا را نوردیده بود، نگاه کردم.» جمله‌واره‌های هم‌پایه نیز در همین راستا (عدم جابه‌جایی) عمل می‌کنند: «می‌شنوم که داری در می‌زنی؛ اما اجازه نمی‌دهم که وارد شوی.»

- **انتقال زمانی:** هرگونه جابه‌جایی وجه و زمان فعل، جایگاه زمانی را جابه‌جا می‌کند. قیدواره‌های زمان‌نمای پیش‌آیندی مانند «در ایام ماضی» به‌عنوان جابه‌جاکننده عمل می‌کنند. پیوستگی در وجه و زمان فعل، جایگاه اشاره‌ای زمانی را تثبیت می‌نماید.

- **انتقال ربطی:** اسامی خاص و صورت‌های خطاب (جناب‌عالی و...) و قیدواره‌ها و صفت‌های ارزش‌گذارانه، جایگاه اشاره‌ای ربطی را مشخص می‌کنند و تغییر می‌دهند.

- **انتقال متنی:** عنوان فصل‌ها، پاراگراف/بند و دیگر موارد مربوط به نوشتار و تحریر، همگی به‌واسطه جلب توجه به حضور یک چینش توسط مؤلف، اشاره متنی را رمزگذاری می‌کنند. به این ترتیب، ارجاع مشترک به پاره‌های دیگر متن از طریق پیش‌مرجع‌های گفتمانی (مانند در فصل قبل...) و به‌کارگیری گزاره‌هایی از مجموعه واژگان مربوط به نوشتن، چاپ کردن و خلق یک اثر (این نامه را دارم از... برایت می‌نویسم...)، هر دو در راستای جابه‌جایی در جایگاه اشاره‌ای متنی، ایفای نقش می‌کنند. جملات عام یا ضرب‌المثلی از آنجایی که به‌عنوان سازه‌های متنی جلب توجه می‌نمایند، حائز بُعد اشاره‌ای هستند.

۲-۴. اشاره‌گرهای دوچندان^۱

ضمایر به‌مثابه اشاره‌گرهای شناختی، با توجه به کارکرد متنی و بافتی ممکن است به چیزی جز ظرفیت ارجاعی خود ارجاع دهند؛ مثلاً ضمیر «you» در زبان انگلیسی می‌تواند هم به اول‌شخص مفرد مخاطب و هم به اول‌شخص جمع ارجاع دهد. یکی از پژوهشگران درباره ضمیر «you» در زبان انگلیسی و کارکردهای بلاغی آن بررسی کرده، به این ترتیب، پنج دسته کارکرد برای این ضمیر در نظر گرفته و آن را اشاره‌گر دوچندان خوانده است (Herman: 1994: 381).

این مسئله در زبان و شعر فارسی نیز درباره سه ضمیر «ما»، «شما» و «تو» نمود دارد. ضمایر «ما» و «شما» در زبان فارسی، هنگامی که کارکرد بلاغی داشته باشند، بعضاً می‌توانند به مرجعی جز مرجع ذاتی خود ارجاع دهند. نکته مهم در اینجا این است که ضمایر دیگر همچون «او» و «آنها» از این قابلیت و ظرفیت برخوردار نیستند. به دیگر سخن، ویژگی‌های بافتی زبان فارسی، چنین ظرفیتی را صرفاً برای این دو ضمیر فراهم می‌کند. به‌عنوان مثال، واضح است هنگامی که ضمیر «شما» برای احترام به کار می‌رود، می‌تواند به جای چند نفر، به یک نفر ارجاع دهد.

کارکردهای معنایی و ارجاعی این ضمایر عبارت‌اند از:

۱. برای احترام و تعظیم:

به‌عنوان مثال، سعدی در غزلی که با این مطلع آغاز می‌شود:

دیگر نشنیدیم چنین فتنه که برخاست
از خانه برون آمد و بازار بیاراست

ابتدا معشوق را به‌صورت سوم‌شخص معرفی کرده است؛ اما در ادامه و در ابیات پایانی غزل، این بیت را خطاب به معشوق گفته است:

از روی شما صبر نه صبر است که زهر است

وز دست شما زهر نه زهر است که حلواست

و در بیت بعدی، مجدداً از ضمیر «تو» برای خطاب معشوق استفاده کرده است:

آن کام و دهان و لب و دندان که تو داری

عیش است ولی تا ز برای که مهیاست

بنابراین ضمیر «شما» در این گفتمان به چیزی جز ظرفیت اشاره‌ای حقیقی خود

ارجاع داده است.

۲. ضرورت وزن:

گاهی شاعر به ضرورت وزن از ضمیر «شما» به جای «تو» استفاده می‌کند. این دو واژه از نظر وزنی با یکدیگر متفاوت‌اند و به همین دلیل ممکن است شاعر کلاسیک از «شما» به جای «تو» استفاده کند. الگوی هجایی تو «U» و الگویی هجایی شما «U-» است؛ مثلاً در بیت زیر، شاعر اگرچه برای توصیف خود از ضمیر «ما» و برای توصیف معشوق از ضمیر «شما» استفاده کرده و از نظر معنایی، استعلاى هر دو شخصیت را در نظر داشته، با توجه به وزن شعر (مفاعلهن فاعلهن فاعلهن فاعلهن) نمی‌توانسته از ضمائر «من» و «تو» استفاده کند؛ چراکه در این صورت، وزن دچار اخلال می‌شده است:

میان ما و شما عهد در ازل رفته‌ست هزار سال برآید همان نخستینی

این مسئله درباره‌ی ضمیر «ما» نیز صادق است. واژه «ما» از نظر وزنی با واژه «من» یکسان است و هر دو دارای الگوی وزنی «U-» هستند. بنابراین استفاده از ضمیر «ما» و ظرفیت اشاره‌ای آن، به جای «من» در شعر می‌تواند دلایل مختلفی داشته باشد، از جمله:

۱. قرارگیری در جایگاه قافیه و ردیف: ممکن است شاعر در شعر کلاسیک به

ضرورت قافیه و ردیف از ضمیر «ما» به جای ضمیر «من» استفاده کند؛ چنان‌که سعدی

در تعدادی از غزلیاتش چنین کاری را انجام داده است:

مشتاقی و صبوری از حد گذشت یارا گر تو شکیب داری طاقت نماند ما را

این بیت، نخستین بیت از یک غزل سعدی است و واضح است که شاعر به

ضرورت قافیه به جای استفاده از ضمیر «من» از ضمیر ارجاعی «ما» استفاده کرده است.

سایر قافیه‌های این غزل، واژه‌های گدا، جفا، بقا و... هستند.

۲. برای احترام و تعظیم: گاهی استفاده شاعر از ضمیر «ما» به‌جای ضمیر «من»، به‌دلیل تعظیم است؛ مثلاً در این بیت از سعدی:

چون بخت نیک انجام را با ما به کلی صلح شد

بگذار تا جان می‌دهد بدگوی بدفرجام را

آنچه از نظر معنایی و نحوی با ضمیر «ما» در ارتباط است، «بخت نیک‌فرجام» است. بنابراین شاعر به‌واسطه بار معنایی این ترکیب، از ضمیر «ما» برای ارجاع به اول‌شخص استفاده کرده تا از سویی، پیوند خود را با بخت که عامل قدرت است، نشان دهد و از دیگرسو، تقابل خود را با بدگوی که بدفرجام و ضعیف است، برجسته سازد.

یا در این بیت:

و گر تو جور کنی رای ما دگر نشود هزار شکر بگویم هر جفایی را

شاعر از اشاره‌گر شناختی «ما» در جایگاهی استفاده کرده که نشان‌دهنده استواری اندیشه و مصمم بودن است. بافت کلام و استفاده از ترکیب «دگر نشدن رای» به شاعر این اجازه را داده تا از ضمیر دوم‌شخص به‌جای ضمیر اول‌شخص استفاده کند.

۳. برای نشان دادن ضعف و تحقیر: یکی از کارکردهای دیگر اشاره‌ای ضمیر «ما» به‌جای «من» - که در تقابل با مورد قبلی است - استفاده از آن در جایگاه ضعف است. در این موارد نیز چنین استفاده‌هایی کاملاً وابسته به بافت کلام است؛ مثلاً در ابیات ابتدایی یکی از غزلیات سعدی می‌توان به‌وضوح این مسئله را مشاهده کرد:

گرفتم از غم دل راه بوستان گیرم کدام سرو به بالای دوست مانند است

پیام من که رساند به یار مهرگسل که برشکستی و ما را هنوز پیوند است

شاعر در مصراع اول هر دو بیت، از اشاره‌گر «من» استفاده کرده و در عین حال، در بیت چهارم، «ما» را به‌جای «من» به کار برده است. واضح است که شاعر به کمک بافت کلام، از اشاره‌گر «ما» در جایگاه «من» استفاده کرده است. بافت کلام مبتنی بر مهرگسلی معشوق، غمگینی عاشق و پایبندی عاشق بر عشق است. به این ترتیب،

استفاده از ضمیر «ما» در اینجا دال بر زیاد بودن صفات ضعف عاشق است. گویی شاعر در اینجا به تنهایی غمی را تحمّل می کند که چند نفر باید تحمّل کنند. ضمیر «تو» نیز مانند دو ضمیر «ما» و «شما» بعضاً می تواند در متن ادبی به دو شخصیت ارجاع دهد (Herman, 2002: 349-350). برای توضیح این مسئله باید گفت گاهی در متون ادبی، ضمیر دوم شخص می تواند هم زمان به دو مرجع ارجاع دهد و در عین حال، هیچ یک از مرجع ها مهم تر و برجسته تر از دیگری نباشد. در این حالت، یکی از مراجع در جهان داستانی (شخصیت مورد خطاب شاعر در متن ادبی) و مرجع دیگر در دنیای واقعی خواهد بود (شاعر یک خواننده را مورد خطاب قرار می دهد). این شیوه خطاب، بسیار در مثنوی های تعلیمی همچون مثنوی مولانا و حدیقه سنایی به چشم می خورد:

گرچه در آینه به شکل بوی
آنکه در آینه بود نه توی
دگری تو چو آینه دگرست
آینه از صورت تو بی خبرست
در این ابیات حدیقه، می توان ضمیرهای «تو» را خطاب به یک شخص خاص در نظر گرفت که سنایی ابیات را در شأن او سروده است و نیز می توان مرجع آن ها را مخاطب و خواننده حدیقه در نظر گرفت. بنابراین کارکرد اشاره ای ضمیر «تو» در بعضی مواضع متون ادبی، فراتر از ارجاع به یک هستی واحد است و جزو اشاره گره های دوچندان به شمار می آید.

۲-۵. شیوه مواجهه بلاغت سنتی با ضمائر و اشاره گرها

در بخش های قبل دیدیم که در زیبایی شناسی شناختی، شش نوع مختلف از اشاره های شناختی مورد توجه هستند. مسئله ای که در این بخش، قصد تبیین و بررسی آن را داریم، شیوه مواجهه بلاغت سنتی با مواردی است که ذیل اشاره گرهای شناختی دسته بندی می شوند. البته اساساً بلاغت سنتی، مقوله ارجاع را به شکل خاص مورد بررسی قرار نمی دهد و این یکی از ضعف های علوم بلاغی سنتی است. مواردی که در این باب به شکل خاص در بلاغت سنتی مورد توجه قرار می گیرد، در ساحت علم

معانی مطرح شده است. علم معانی یکی از مهم‌ترین علوم بلاغت کلاسیک است که در کنار علوم بیان و بدیع، ارکان بلاغت سنتی را تشکیل می‌دهد. آنچه درباب علم معانی مورد ادعاست و از تعاریف ماهیت این علم برمی‌آید، بررسی شیوه‌های مختلف ادای معنی است. علم معانی چنین تعریف شده است: «دانشی است که به یاری آن، حالات گوناگون سخن به‌منظور هماهنگی با اقتضای حال شنونده و خواننده شناخته می‌شود» (تجلیل، ۱۳۸۵: ۱). «علم معانی، علم به اصول و قواعدی است که به یاری آن، کیفیت مطابقت کلام با مقتضای حال و مقام شناخته می‌شود» (صفا، ۱۳۷۷: ۱۴).

یکی از دقیق‌ترین و مفصل‌ترین تعاریف علم معانی که با جزئی‌نگری و ظرافت خاصی همراه است، تعریفی است که جلال‌الدین همایی مطرح کرده است: «علم معانی، فنی است که به‌واسطه آن، احوال لفظ معلوم می‌شود از جهت مطابقت با مقتضای حال و به عبارت اخری، علم معانی عبارت است از شناختن خواص ترکیبات انواع کلام از این جهت که هر نوع ترکیبی مناسب چه مقامی از مقامات سخن است، اعم از نظم یا نثر یا خطابه و سخنرانی» (همایی، ۱۳۷۴: ۳). وی در ادامه توضیح می‌دهد: «همان‌طور که هر ترکیبی خاصیتی دارد، هر مقامی نیز مقتضای نوعی از ترکیب جمله است؛ مثل مقام شکر و شکایت و... هر کدام مقتضای نوعی از جمله‌بندی است. نه تنها جمله‌بندی که کلمات نیز از این جهت با یکدیگر متفاوت‌اند» (همان). می‌توان نمونه‌هایی از تحلیل‌های بلاغی متقدمان در علم معانی را پیش‌نمونه‌های مستحکمی برای مباحث تحلیل گفتمانی در نظر گرفت. برای مثال، تحلیل‌هایی که عبدالقاهر جرجانی درباب مسائل علم معانی مطرح کرده است، بسیار موشکافانه است و جنبه‌های مختلف نحوی، ذهنی و معنایی را دربرمی‌گیرد (رک: جرجانی، ۱۳۸۴: ۱۸۹-۲۱۰، مبحث حصر و قصر در اسم معرفه).

در ادامه، موارد مشابه با مبحث اشاره‌های شناختی را که در علم معانی مطرح است،

بررسی می‌کنیم.

چنان که دیدیم، اسامی و ضمائر از حیث اشاره‌گری و ارجاع، در زیبایی‌شناسی شناختی مورد توجه قرار می‌گیرند. مهم‌ترین بحث مطرح‌شده در این باب در علم معانی، مربوط به معرفه و نکره بودن اسامی است. اهمیت این مقوله از نظر شیوه ارجاع و نیز از حیث اثرگذاری آن بر زنجیره کلام است.

«از روی مفهوم معرفه و نکره به معنی هریک از اقسام معارف به موجبات تعریف و تنکیر مسند و مسندالیه و سایر اعضای جمله می‌توان پی برد؛ مثلاً در جایی که مقصود گوینده اثبات حکم برای موضوع مشخص معین باشد، بدیهی است که مسندالیه را معرفه می‌آورند تا دلالت بر امر معین کند و هرگاه مقصودش تشخیص و تعیین نباشد یا اصلاً قصد ابهام داشته باشد، مسندالیه را نکره می‌آورند» (همایی، ۱۳۷۴: ۱۱۹).

عوامل زبانی معرفه‌کننده اسامی، همچون ضمائر اشاره این و آن، از حیث ارجاعی بسیار مهم هستند؛ بنابراین در این مبحث از علم معانی می‌توان گونه‌ای از مقوله ارجاع را مشاهده کرد.

۲-۵-۲. حذف فعل و اجزای جمله

مقوله حذف یا حضور فعل، مسندالیه و مسند در علم معانی بررسی می‌شود. اگرچه در علم معانی، اغراض معنایی حذف همچون کثرت ایضاح، اظهار تعظیم یا اهانت و... مورد مطالعه قرار می‌گیرد؛ اهمیت این مسئله در آن است که با حذف هریک از اجزای جمله، مسئله ارجاع، به این ترتیب که مخاطب باید مسندالیه، مسند یا فعل حذف‌شده را شناسایی کند، به صورت ضمنی مطرح می‌شود.

۲-۵-۳. فصل و وصل

یکی از مهم‌ترین شباهت‌های مباحث علم معانی و اشاره‌های شناختی، در مقوله فصل و وصل است. مراد از وصل، به کار رفتن عبارات و جملات با افعال همسان (از حیث خبر و انشا) با حرف عطف و مراد از فصل، کاربرد عبارات و جملات بدون

کاربست نظریه اشاره‌های شناختی در تحلیل شعر فارسی به‌منابه تحلیل ارجاع محور — ۱۲۵

استفاده از حرف عطف است. در مبحث فصل و وصل، شیوه ادای کلام بر مقتضای حال مخاطب و نیت گوینده مبتنی است و این همان چیزی است که در مبحث اشاره‌های شناختی مطرح است.

به‌صورت کلی می‌توان دو تفاوت اساسی را در شیوه مواجهه علم معانی و نظریه اشاره‌های شناختی، نسبت به مقوله ارجاع شناسایی کرد:

۱. زیبایی‌شناسی شناختی درباره اشاره‌های شناختی بر ارجاع و اهمیت آن تأکید می‌ورزد، در حالی که علم معانی بر اهمیت این‌واژه‌ها در شیوه ادای معنی توجه می‌کند.

۲. زیبایی‌شناسی شناختی به‌صورت جزئی‌نگرانه مواردی را ذیل اشاره‌گرهای شناختی مطرح می‌کند که در علم معانی به آن‌ها توجهی نمی‌شود.

۳. تحلیل داده‌ها

چنان‌که پیش‌تر تبیین شد، آنچه در تحلیل متن ادبی با تکیه بر اشاره‌های شناختی مهم است، کشف چگونگی خلق جایگاه‌های اشاره‌ای توسط مؤلف و چگونگی و میزان مشارکت خواننده در تفسیر متن است. برای آزمایش و کاربست این نظریه در شعر فارسی، یکی از غزل‌های مشهور سعدی را مورد بررسی قرار داده‌ایم. دلیل انتخاب این غزل، وجود عناصر اشاره‌ای متعدد و متنوع در آن بوده است:

همه عمر برندارم سر از این خمار مستی

که هنوز من نبودم که تو در دلم نشست

تو نه مثل آفتابی که حضور و غیبت افتد

دگران روند و آیند و تو همچنان که هستی

چه حکایت از فراق که نداشتم ولیکن

تو چو روی باز کردی در ماجرا بست

نظری به دوستان کن که هزار بار از آن به

که تحیتی نویسی و هدیتی فرستی

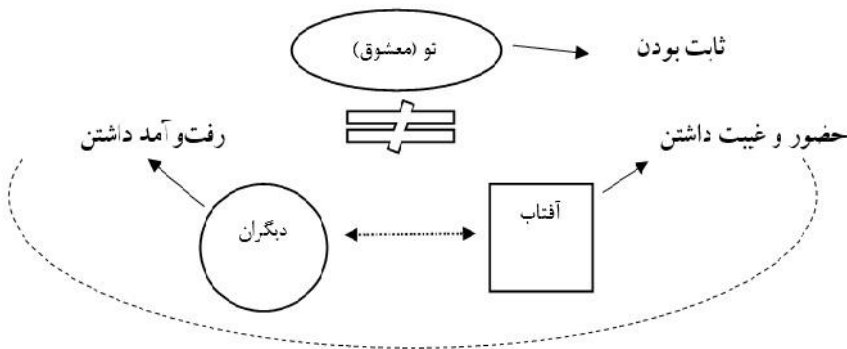
دل دردمند ما را که اسیر توست یارا
به وصال مرهمی نه چو به انتظار خستی
نه عجب که قلب دشمن شکنی به روز هیجا
تو که قلب دوستان را به مفارقت شکستی
برو ای فقیه دانا به خدای بخش ما را
تو و زهد و پارسایی من و عاشقی و مستی
دل هوشمند باید که به دلبری سپاری
که چو قبله‌ایت باشد به از آنکه خود پرستی
چو زمام بخت و دولت نه به دست جهد باشد
چه کنند اگر زبونی نکنند و زیردستی
گله از فراق یاران و جـفای روزگاران

نه طریق توست سعدی کم خویش گیر و رستی
نخستین جنبه‌ای که از حیث انتقال اشاره‌ها در این شعر نمود دارد، این است که
غزل حاضر از حیث شیوهٔ روایت، یک روایت گفت‌وگومحور است و به همین دلیل،
شخصیت‌ها و ضمائر به صورت سیال و متناوب در آن حضور دارند و انتقال اشاره و
ارجاع به شخصیت‌ها و ضمائر بسیار آشکار است.

شعر در بیت نخست با یک اشاره‌گر زمانی آغاز می‌شود. عبارت «همه عمر» را باید
به‌مثابهٔ نوعی قید زمان، آغازگر زنجیرهٔ زمان‌محوری در بیت دانست؛ چراکه عبارت
«که هنوز من نبودم...» از حیث اشاره‌ای و ارجاعی کاملاً به آن وابسته است. در واقع
شاعر در اینجا یک ادّعا را مطرح کرده: «در تمامی عمر سر از خمار مستی عشق
برنخواهم داشت» و سپس در مصراع دوم، دلیل این ادّعا را با یک زنجیرهٔ کلامی -
ارجاعی زمان‌محور بیان نموده است. در واقع مصراع دوم با عبارت «چراکه» آغاز
می‌شود و این عبارت از حیث انتقال اشاره، به تثبیت اشارهٔ زمانی منجر شده و همین
تثبیت اشارهٔ زمانی، به جنبهٔ تعلیلی و ثبوتی کلام کمک کرده است. بنابراین توجه به

این نکته بسیار حائز اهمیت است که هریک از عبارات تعلیلی همچون «چراکه»، «زیرا» و... ابزارهای تثبیت اشاره هستند؛ از این رو زنجیره کلام را ادامه می‌دهند و تثبیت می‌کنند.

در بیت دوم، انتقال اشاره ادراکی از شخصیت اول‌شخص، یعنی شاعر، به دوم‌شخص که به معشوق ارجاع می‌دهد، صورت پذیرفته است. در این بیت جایگاه اشاره‌ای ادراکی معشوق در تقابل او با دو شخصیت «آفتاب» و «دیگران» تبیین شده است. با بررسی لایه‌های نحوی متن می‌توانیم دریابیم که شاعر به‌صورت ضمنی از جایگاه اشاره‌ای رابطه‌ای برای معشوق استفاده کرده و به‌واسطه مقایسه او با «آفتاب» و «دیگران» برای او صفت ارزش‌گذارانه «ثبوت» را تعریف نموده است. شاعر برای تبیین حالات آفتاب از جایگاه اشاره‌ای مکانی انتقال یابنده (حضور و غیبت افتادن) و برای «دیگران» از «رفتن و آمدن» و در تقابل با این شخصیت‌ها برای معشوق از «همچنان که هستی» استفاده کرده است:



در بیت سوم مجدداً مرکز اشاره به شاعر انتقال می‌یابد و معشوق به‌مثابه مشارک متنی، زنجیره ارجاع را در قالب منادا و مخاطب تکمیل می‌کند. علاوه بر این، اساس پیشبرد این بیت برپایه اشاره زمانی استوار است. شاعر خطاب به معشوق می‌گوید: حکایت (گله)‌های زیادی از فراق تو داشتم، اما هنگامی که تو باز آمدی، در را بر روی آنچه گذشته است (ماجرا) بستیم. نکته مهم در این باب، توجه به شیوه بیان انتقال

زنجیره زمان است. در واقع ما با یک خط زمانی مواجهیم که از فراق آغاز و به وصال ختم شده است و هر دو فعل «داشتم» و «بستی» نیز از نظر وجه فعل یکسان هستند و طبق قواعدی که پیش تر تبیین شد، در این حالت انتقال اشاره زمانی رخ نمی دهد و با تثبیت اشاره مواجهیم؛ اما باید به این نکته توجه کرد که در اینجا کلمه «لیکن» که یک حرف ربط است، به مثابه یک عنصر کلیدی، زنجیره زمان را مجدداً تثبیت می کند. این عوامل هستند که از نظر ارجاعی و زبانی، «بسته شدن در ماجرا» را تعلیل می کنند. از میان سه عامل اشاره‌ای، یکی منفی است و دو تا مثبت و همین عوامل اشاره‌ای مثبت، احساس مثبت شاعر را نمایان ساخته اند. می توان این زنجیره را به این شکل نشان داد:

بسته شدن در ماجرا (فراموشی گذشته) (عنصر فعلی اشاره‌ای: بیستی) / روی نمودن معشوق (عنصر مثبت اشاره: لیکن) / حکایت (گله) از فراق داشتن: (عنصر فعلی اشاره‌ای: حکایت داشتم)

معشوق (عنصر تثبیت اشاره: لیکن) / حکایت (گله) از فراق داشتن: (عنصر فعلی اشاره‌ای: حکایت داشتم)

بسته شدن در ماجرا (فراموشی گذشته) (عنصر فعلی اشاره‌ای: بیستی) / روی نمودن معشوق (عنصر مثبت اشاره: لیکن) / حکایت (گله) از فراق داشتن: (عنصر فعلی اشاره‌ای: حکایت داشتم)



در بیت چهارم، میدان اشاره‌ای متعلق به اشاره ادراکی شخصیت معشوق در بیت قبل است. شاعر خطاب به معشوق می گوید: «نظری به دوستان کن که...». برای درک ساختار اشاره‌ای این جملات باید نخست به عنصر فعلی ادراکی «نظر کن» توجه کنیم. متعلق نحوی این فعل، «دوستان» است؛ بنابراین ارجاع معنایی این فعل به معشوق بازمی گردد. برای تحلیل اشاره‌ها از حیث ساختاری باید نخست نحو بیت را بررسی کنیم. بیت دارای یک جمله پایه و یک جمله پیرو است که جمله پیرو خود از دو جمله وابسته تشکیل شده و ژرف ساخت نحوی و معنایی آن‌ها به شرح زیر است:

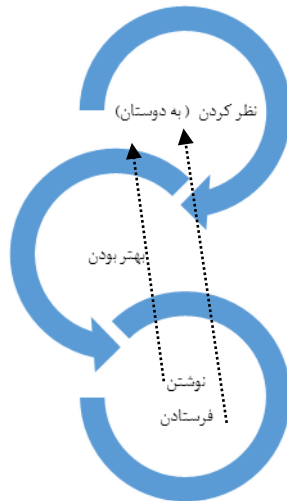
جمله پایه: نظری به دوستان کن.

جملهٔ پیرو ۱: که (این نظر کردن) هزار بار از آن بهتر است.

جملهٔ وابستهٔ ۱ جملهٔ پیرو: که تحیتی بنویسی.

جملهٔ وابستهٔ ۲ جملهٔ پیرو: که هدیه‌ای بفرستی.

از حیث اشاره‌ای، این ساختار نحوی چنین قابل تحلیل است که اشارهٔ ادراکی موجود در کلام (نظر کردن) به واسطهٔ جملات پیرو تثبیت شده است. به عبارت دیگر، واضح است که افعال «نوشتن» و «فرستادن»، اشاره‌های ادراکی به شمار نمی‌آیند؛ اما در چارچوب اشاره‌ای وابسته به فعل ادراکی «نظر کردن» قرار گرفته‌اند و به دلیل ارجاع ضمیر پیوسته «ی» (نویسی و فرستی) به شخصیت معشوق، تثبیت‌کنندهٔ جایگاه اشاره‌ای ادراکی محسوب می‌شوند و به خودی خود ارزش معنایی ندارند. با این تحلیل، دلیل برتری «نظر کردن» بر «نوشتن» و «فرستادن» از دیدگاه شاعر مشخص می‌شود. اگر فعل «بهتر بودن» را حلقهٔ واسطهٔ این زنجیره در نظر بگیریم، می‌توانیم چنین نمای اشاره‌شناختی را برای آن ترسیم کنیم:



در بیت پنجم، اشارهٔ ادراکی بیت چهارم، یعنی حضور معشوق در میدان اشاره‌ای به شکل تثبیت‌شده، محور و مرکز اشاره‌ای است. در این بیت، واژهٔ منادای «یارا» مرجع ضمیرهای موجود در افعال «نه» و «خستی» است. نکتهٔ بسیار مهم در اینجا حضور ضمیر

«ما» در ساختار بیت است. ضمیر «ما» از یک سو جزء اشاره گرهای دوچندان به حساب می آید و می تواند جایگزین ضمیر «من» باشد، چنان که سعدی در بسیاری از ابیات از ضمیر «ما» در جایگاه اول شخص مفرد استفاده کرده است. همچون این بیت که مطلع یک غزل مشهور است:

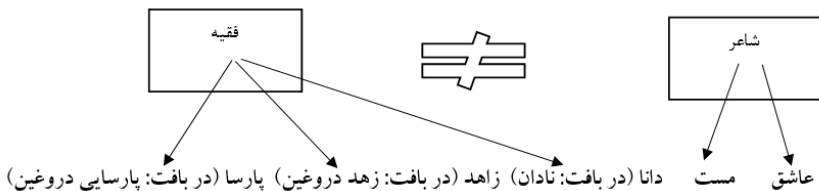
پیش ما رسم شکستن نبود عهد وفا را
الله الله تو فراموش مکن صحبت ما را
دسته دیگری از ابیات نیز در غزلیات سعدی وجود دارد که ضمیر «ما» در جایگاه حقیقی اشاره ای خود قرار می گیرد و البته در بعضی ابیات، متعلق های آن، همین واژه «دوستان» است که در غزل مورد بحث ما نیز وجود دارد؛ مانند این بیت:

اگر تو فارغی از حال دوستان یارا
فراغت از تو میسر نمی شود ما را
بنابراین می توان مرجع ضمیر «ما» را در این بیت و به قرینه کاربرد مجدد آن در بیت هفتم، خود سعدی در نظر گرفت و همچنین با توجه به بیتی که پیش تر دیدیم، مرجع ضمیر «ما» را می توان «دوستان» دانست.

در بیت ششم، مجدداً میدان اشاره ای ادراکی متعلق به معشوق تداوم یافته است. البته یک نکته مهم در اینجا وجود دارد و آن، تغییر وجه افعال است. در ابیات ۴ و ۵، چنان که دیدیم، ساخت فعل، امری و از گونه تمثالی است، در حالی که این بیت، از یک فعل مضارع التزامی (شکنی) و یک فعل ماضی ساده (شکستی) تشکیل شده است. واضح است که مرجع هر دو فعل، همان ضمیر «تو» و شخصیت معشوق در ابیات پیشین است. با توجه به تغییر زمان و وجه افعال، در این بیت، انتقال اشاره ای زمانی رخ داده است. باید توجه کنیم که در سیر توالی زمان، مصراع دوم پیش از مصراع اول قرار می گیرد و انتقال اشاره ای زمانی از مصراع دوم به مصراع اول صورت می پذیرد. شاعر با استفاده از تغییر وجه و زمان دو فعل با مصدر «شکستن»، یک ادعای تعلیلی مبتنی بر اغراق را مطرح کرده است:

تو که قلب دوستان را به مفارقت شکستی در نتیجه: عجیب نیست که در روز هیجا
(نبرد) قلب (میان سپاه) دشمن را بشکنی.

در بیت هفتم، انتقال اشاره ادراکی، از معشوق به یک شخصیت جدید، یعنی فقیه، صورت پذیرفته است. از سویی با کاربرد فعل «برو» در ابتدای بیت، با یک اشاره مکانی مواجهیم. مقصد در این اشاره مکانی نامشخص است. دلیل این امر را باید در بافت کلام جست. استاک‌ول در تبیین اهمیت اشاره‌های شناختی در بافت کلام، چنین توضیح می‌دهد: «مفهوم محوری و مرکزی در بافت‌محور بودن کلام، اشاره است» (stockwell, 2002: 80). بافت کلام در اینجا کنایی است و طبیعتاً فعل «برو» در ابتدای بیت، علاوه بر معنای رفتن، معنای رها کردن را نیز در بطن خود داراست. از سویی، یک عنصر کنایی دیگر نیز به اشاره‌گر ادراکی «فقیه» متعلق است و آن صفت ارزش‌گذارانه «دانا» است که نوعی اشاره رابطه‌ای به شمار می‌آید. بافت کلام اقتضا می‌کند صفت «دانا» را نیز در معنای تقابلی آن، یعنی «نادان» تفسیر کنیم. قرینه این تفسیر این است که شاعر در این بیت میان خود (ضمیر من) و فقیه (تو) جنبه تقابلی برقرار کرده، چنان‌که میان خود و فقیه به‌واسطه ضمائر اشاره‌ای ادراکی، تقابل اشاره‌ای ایجاد نموده است. برای ضمیر «تو» (فقیه) به ترتیب صفات زهد و پارسایی و برای «من» (شاعر) صفات عاشقی و مستی به‌مثابه صفات ارزش‌گذارانه به کار رفته است و همین صفات از جنبه اشاره‌ای رابطه‌ای، نشان‌دهنده جایگاه اجتماعی دو شخصیت شاعر و فقیه و دیدگاه شاعر نسبت به شخصیت فقیه هستند. از آنجایی که شاعر، شخصیت فقیه را در تقابل شخصیت خود قرار داده، می‌توان از دیدگاه او صفات شاعر را حقیقی و صفات فقیه را مجازی در نظر گرفت و آن‌ها را در بافت تفسیر کرد. به این ترتیب، تمامی صفات فقیه معنای ثانویه و متضاد با معنای ظاهری خواهد داشت:



در بیت هشتم، مرکز اشاره ادراکی ظاهراً نامشخص است. کلام در این بیت بنابر ضمیر پیوسته موجود در فعل «سپاری»، خطاب به دوم شخص است؛ اما آیا آن را باید ادامه بیت قبل دانست؟ در این صورت، مخاطب سخن کماکان فقیه است و مرکز اشاره ادراکی نیز شخصیت فقیه. بنابراین تمام بیت، توصیه به فقیه است. یک احتمال دیگر این است که ضمیر «ی» خطاب به مخاطب عام باشد و بیت، توصیه‌ای به خواننده شعر سعدی. در این صورت، مرکز اشاره ادراکی، باز هم ضمیر دوم شخص مخاطب است، با این تفاوت که دایره شمول آن وسیع است. فعل دیگر موجود در این بیت، یعنی «پرستی» از نظر وجه و زمان با فعل «سپاری» یکسان است. این فعل زنجیره کلامی تعلیلی فعل پیشین را ادامه داده و به تثبیت موقعیت اشاره‌ای کلام انجامیده است. «چرا[که]» و «اگر» هر دو در راستای عدم تحقق فعل در حال حاضر عمل می‌کنند و کارکردی مشابه «باید» در مصراع اول دارند و ساختار نحوی این بیت چنین است: «دل هوشمند را باید به دلبری سپاری؛ [چرا] که اگر قبله‌ای داشته باشی، بهتر از آن است که خود را پرستی».

در بیت نهم، نخستین مسئله‌ای که باید به آن توجه کنیم، وضعیت آن در زنجیره کلی شعر است. در واقع باید این پرسش را مطرح کرد که این بیت از لحاظ ارجاعی، به کدام بخش از شعر متعلق است؟ در ابیات پیشین، سخن شاعر حول محور سه شخصیت عاشق، معشوق و فقیه بود و به شکل توصیفی و مکالمه‌محور، حالات مورد نظرش را توصیف کرد. با نگاه به ساختار کل شعر می‌توانیم دریابیم که این بیت ارتباط چندانی با ابیات قبلی ندارد و می‌توان آن را به مثابه پیش‌درآمدی برای بیت آخر شعر در نظر گرفت؛ بنابراین، این بیت به بیت بعد از خود ارجاع می‌دهد.

از نظر بررسی اشاره‌های موجود در متن، حرف «چو» در ابتدای بیت در جایگاه قید زمان قرار گرفته و یک اشاره‌گر زمانی است. به این ترتیب، ژرف ساخت نحوی این بیت دارای چنین ساختاری است: «هنگامی که زمام بخت و دولت به دست جهد نباشد، اگر زبونی و زبردستی نکنند، چه کنند؟!»

مسئله مهم در اینجا وجود افعال «کنند» و «نکنند» است که طبیعتاً به سوم‌شخص جمع غایب ارجاع می‌دهند. دلیل اهمیت این افعال در آن است که شاعر در هیچ‌یک از ابیات دیگر، از ساختار مشابه آن استفاده نکرده و ارجاع سایر افعال به کاررفته، اول‌شخص (من)، دوم‌شخص (تو) یا سوم‌شخص مخاطب (ما) است. نکته مهم این است که نمی‌توان کارکرد فعل «کنند» و «نکنند» را براساس ضرورت وزنی توجیه کرد؛ چراکه افعال «کنیم» و «نکنیم» از نظر وزنی با آن‌ها مشابه بوده، دسته اول دارای الگوی وزنی «-u» و دسته دوم دارای الگوی وزنی «UU-» هستند. بنابراین شاعر به دلیل خاصی از این ساختار فعلی استفاده کرده است. طبیعتاً دامنه شمول سوم‌شخص جمع غایب از سوم‌شخص مخاطب بیشتر است و شاعر با به کار بردن این ساختارهای فعلی قصد داشته نوعی عمومیت و شمول برای ادعای مطرح‌شده، ایجاد کند. به این ترتیب، معنای حاصل به‌طور خلاصه این است: «اگر بخت نباشد، همه یا جمع کثیری از انسان‌ها] به زبونی و خواری تن درمی‌دهند».

بیت پایانی غزل که در بلاغت سنتی بیت تخلّص نام دارد، از حیث اشاره‌های شناختی بسیار مهم و قابل توجه است. در این بیت، یک انتقال اشاره‌ای ادراکی از ضمیر سوم‌شخص جمع به اول‌شخص رخ داده و شاعر با استفاده از عنوان «سعدی» از اشاره شناختی رابطه‌ای استفاده کرده است. با توجه به ظرفیت ارجاعی افعال موجود در کلام، میدان اشاره‌ای بیت نیز متعلق به سعدی است. در واقع شاعر در این بیت، ضمیر «من»، یعنی اول‌شخص را به ضمیر مخاطب «سعدی» تبدیل کرده است. این مطلب از آنجا اهمیت دارد که به دلیل وجود ساختار منادایی و امری در این بیت، «سعدی» معادل ضمیر «تو» است، در حالی که واژه «سعدی» از حیث اشاره‌ای و ارجاعی، به ضمیر «من» در ابیات پیشین متعلق است. بنابراین می‌توان ساختار بیت تخلّص را بنابر امری یا خبری بودن آن، از منظر اشاره‌های شناختی چنین تحلیل کرد که شاعر در این بیت/ ابیات ظرفیت جدید اشاره‌ای را برای ارجاع به نام خود پدید می‌آورد. این ساخت

ظرفیت ارجاعی، ویژه شعر و از خصایص آفرینش زبانی شاعرانه است و در سایر ساخت‌های زبان از حیث منطقی امکان وقوع ندارد.

نتیجه‌گیری

اشاره‌های شناختی از مباحث بسیار مهم در حوزه مقوله‌های بافت متنی و ارجاع متنی و فرامتنی هستند و در تحلیل متن ادبی نیز کاملاً کاربردی به نظر می‌رسند. مسئله ارجاع از موضوعات مهمی است که در مباحث بلاغت سنتی به شکل ویژه مورد توجه قرار نگرفته است. به دلیل اهمیت آن، لازم است در تحلیل‌های ادبی استفاده شود و می‌توان آن را به‌مثابه تکمله‌ای برای مباحث بلاغی در نظر گرفت. در این پژوهش نشان دادیم نظریه‌های اشاره‌شناختی و انتقال اشاره‌های شناختی می‌توانند اشعار فارسی را از حیث ارجاع به مقولاتی همچون شخصیت‌های ادبی، مقولات مرتبط با زمان و مکان و جایگاه اجتماعی تحلیل کنند. بر این اساس، همواره یکی از عناصر مرتبط با زمان، مکان و شخصیت در محوریت قرار دارد و به‌مثابه یک مرکز یا اشاره‌ای تلقی می‌شود و ثبوت و تغییر جایگاه ارجاعی هریک، به ایجاد تغییر در ظرفیت ارجاعی شعر می‌انجامد. چنان‌که بیان شد، بررسی این تحولات، متن را بر مبنای ارجاع‌های آن تحلیل می‌کند و به این ترتیب، ابعاد جدیدی از آن را نمایان می‌سازد. علاوه بر این، نظریه اشاره‌های شناختی، مسائلی همچون چگونگی ارجاع در ابیات تخلص غزل و ظرفیت‌های دوچندان بعضی ضمایر را نیز توجه می‌کند. در مبحث اشاره‌گرهای دوچندان، مسئله ظرفیت ارجاعی ضمایر، مورد بررسی قرار می‌گیرد که از دستاوردهای این نظریه است و بر اساس آن می‌توان شعر را بر پایه میزان و چگونگی کاربرد ضمایر، به شیوه‌ای جدید تحلیل کرد.

منابع

- تجلیل، جلیل (۱۳۸۵)، **معانی و بیان**، ویراست دوم، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- سعدی، مصلح بن عبدالله (۱۳۸۵)، **کلیات سعدی**، تصحیح محمدعلی فروغی، تهران: هرمس.
- سیدیزدی، زهرا (۱۳۹۸)، **نگاهی به غزلی از حافظ با رویکرد شعرشناسی شناختی**، فصلنامه مطالعات زبانی و بلاغی، سال ۱۰، شماره ۲۰، صص ۲۹۷-۳۲۲.
- صفا، ذبیح‌الله (۱۳۷۷)، **آیین سخن: مختصری در معانی و بیان فارسی**، چ ۱۴، تهران: ققنوس.
- صفوی، کوروش (۱۳۸۴)، **فرهنگ توصیفی معناشناسی**، تهران: فرهنگ معاصر.
- لایکان، ویلیام ج (۱۳۹۴)، **درآمدی تازه بر فلسفه زبان**، ترجمه کوروش صفوی، چ ۲، تهران: علمی.
- همایی، جلال‌الدین (۱۳۷۴)، **معانی و بیان**، چ ۳، تهران: هما.
- Furrow, Melissa (1988), **Listening reader and impotent speaker: The role of deixis in literature**, *Language and Style*, 21(3): 365-378.
- Gibbons, Alison & Whitely, Sara (2018), **Contemporary Stylistics: Language, Cognition, Interpretation**, Edinburgh: Edinburgh University Press.
- Green, Keith (ed.) (1995), **New Essays in Deixis: Discourse, Narrative, Literature**, Amsterdam: Rodopi.
- Herman, David (1994), **Textual you and Double Deixis in Edna O'Brien's A Pagan Place**, *Style*, 23(3): 378-410.
- _____ (2002), **Story Logic: Problems and Possibilities of Narrative**, Lincoln, NE; London: University of Nebraska Press.
- McIntyre, D (2006), **Point of View in Plays: A Cognitive Stylistic Approach to Viewpoint in Drama and Other Text-types**, Amsterdam: John Benjamins.
- Stockwell, Peter (2002), **Cognitive Poetics: An Introduction**, London: Routledge.
- Tsur, Reuven (2008), **Toward a Theory of Cognitive Poetics: Second, expanded and updated edition**, London: Sussex academic press.

